

اعتدال، قومیت‌ها و وحدت ملی

سید علی حسینی^۱، طاهره خیری^۲

چکیده

موقعیت خاص ایران همواره بستر مناسبی برای ایجاد تنش‌های سیاسی و نظامی و به مخاطره افتادن امنیت ملی آن فراهم آورده است. در این میان، بافت ناهمگن اجتماعی مردم ایران در طول تاریخ همواره عاملی مخاطره‌آمیز به شمار آمده است. این ناهمگنی به علت حضور گروه‌های قومی مختلف می‌باشد. در نگاهی اجمالی چنین به نظر می‌رسد که الگوهای متفاوت موجب واگرایی خرده فرهنگ‌های مستقر در ایران می‌شوند. بنابراین تنوع زبان، مذهب، آیین و حتی پوشاک به نوبه خود می‌توانند عواملی باشند که جامعه ایران را در دستیابی به وفاق اجتماعی دچار مشکل سازند. لذا اعتدال از جمله مفاهیمی است که با کاربرد آن در عرصه سیاسی می‌توان زمینه وحدت ملی و توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را فراهم ساخت. در این مقاله ضمن بیان مفهوم اعتدال و قومیت تلاش شده است تا به تبیین تأثیرات آن بر بخش‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و وحدت ملی پرداخته شود.

کلمات کلیدی: اعتدال، ایران و اعتدال طلبی، قومیت و تعلق‌های اجتماعی، قومیت در روند توسعه، وحدت ملی.

مقدمه

با گسترش کشمکش‌های قومی و افزایش اهمیت آن در سیاست بین‌الملل در طول دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی شاهد توجهی فزاینده به مسئله قومیت و ناسیونالیسم بوده ایم. کشور ما ایران شاید از این نظر در موقعیتی استثنایی قرار داشته است. زیرا از یک سو همچون بسیاری دیگر از جوامع در حال توسعه فرآیند گسترده توسعه همه‌جانبه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را تجربه می‌کند و از سوی دیگر در روند و تجربه تاریخی یک انقلاب اجتماعی، سیاسی انقلاب اسلامی قرار گرفته است که همچون هر یک از انقلاب‌های بزرگ قرن نوزده و بیست پویایی‌ها و الزامات و محدودیت‌های خاص خود را به واقعیت اجتماعی دیکته می‌کند. گفتن اعتدال شاید یکی از آشکارترین نمونه‌های تبلور این امر باشد که در سال‌های اخیر بیشتر شاهد آن هستیم. به روشنی آشکار است که بسیاری از منازعات منطقه‌ای و جهانی و نیز استقلال‌طلبی‌های قومی ریشه در بی‌توجهی به

^۱ دانشگاه علمی کاربردی دهلران، ali.hosiny51@gmail.com

^۲ دانشگاه علمی کاربردی دهلران، t.khiri@yahoo.com

فرهنگ اقوام و ساز کارهای نهفته در درون بخش های مادی و غیر مادی فرهنگ دارد لذا نتیجه آن افزایش کشمکش ها و به چالش کشیدن امنیت و وحدت ملی می باشد. طبق اصل نوزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود. سوال اصلی که این نوشتار در صدد پاسخگویی به آن می باشد این است که اعتدال چگونه زمینه وحدت قومی و امنیت ملی را فراهم می سازد؟ آیا داشتن وحدت در زبان و معتقدات و داشتن سرزمین مادری و تاریخی مشترک در تحکیم وحدت ملی مؤثر است؟ آیا عامه مردم به هویت فرهنگی شان وقوف دارند که تشکیل یک ملت دهند؟ اعتدال چگونه وسیله و وسایل اشتراک هویت ملی و تحکیم قومیت ملی را فراهم می سازد؟ لذا در این اثر نگارنده با بررسی جایگاه اعتدال و نقش قومیت ها در نظام جمهوری اسلامی ایران به روشنی مشخص است که جایگاه اعتدال در قانون نظام جمهوری اسلامی ایران با مبانی ناب اسلامی و قرآن تطابق دارد لذا با در خدمت گرفتن آن در تعاملات فرد و جامعه و تعادل و همبستگی در میان قومیت ها می توان زمینه وحدت ملی را فراهم ساخت. روش تحقیق در این اثر بصورت کتابخانه ای می باشد.

اعتدال

واژه اعتدال که در زبان عربی از عدل گرفته شده است در زبان فارسی به معنای میانه روی و رعایت حد وسط است. برای فهم معنای این واژه به نظر می رسد که روش بازخوانی کاربردها و استعمالات آن در قرآن و ادبیات کهن عربی مفید باشد. در این کاربردها می توان معانی چندی را برای عدل به دست آورد. از آن جمله عدل به معنای استقامت و اعتدال و میانه روی و نیز اصلاح است. این واژه به معنای یکی از دو کفه ترازو نیز به کار رفته است. از این رو هر یک از کفه های ترازو را عدل دیگری می گویند. (الحوزی، ۱۴۰۳، ق: ۷۵۳؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ق: ۳۵۳) هنگامی که قرآن سخن از اعتدال و میانه روی در زندگی به میان می آورد مراد آن است که انسان در رفتارهای خویش به گونه ای باشد که به سویی متمایل نشود. قرآن تأکید بسیاری بر اعتدال و اقتصاد و میانه روی در امور زندگی دارد. بسیاری از بخش های زندگی با توجه به اعتدال سامان می یابد. در تحلیل قرآنی خداوند عادل است و جهان و هستی بر پایه عدالت آفریده شده و هر چیزی بر سر جای خویش به درستی قرار گرفته است. هر کسی از این اصل تخطی کرد به شکلی از کمال و دست یابی به آن دور می افتد و شکست می خورد. آیات ۱۹۸ و ۱۹۹ سوره اعراف، آیات ۱۹ و ۲۱۹ سوره بقره، آیه ۲۹ سوره اسراء جمله ای بر این امر تأکید دارند که در همه حوزه ها و بخش های زندگی اعتدال و میانه روی را می بایست مراعات نمود. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ق: ۱۲۵)

اعتدال در نظام جمهوری اسلامی ایران

امام خمینی (ره) از جمله شخصیت های هستند که هم در قامت ایدئولوگ انقلاب و نظام ظاهر شدند و هم در قامت رهبری نظام ساز، از این روست که نظام مقدس جمهوری اسلامی با مجموعه اصول و نهادهای آن میراث و تجلی عینی اندیشه ایشان است. لذا برای فهم صحیح مفاهیمی چون آزادی و اعتدال باید به اندیشه های ایشان رجوع کرد تا نسبت این مفاهیم با چارچوب اندیشه

انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی مشخص گردد. احیاء اسلام اصیل و اسلام ناب که در تمامی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی دارای مسئولیت است و پاسخگوی نیازها و آلام انسان امروز است از دستاوردهای بزرگ امام بوده است. اسلام ناب مدنظر امام، اسلامی است در میانه افراط و تفریط. (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۲۰۰) در واقع در چارچوب اندیشه های امام افراط گرایی متحجرین و تفریط گرایی متجددین به مثابه دو لبه یک قیچی عمل می کنند که به اسلام ناب و اسلام راستین ضربه می زنند. امام برای روشن شدن اسلام ناب و مسیر حرکت انقلاب و نظام همواره بر مرزبندی اسلام ناب با اسلام آمریکایی که مجموعه قرائتهای افراطی و تفریطی از اسلام را در بر می گیرد تأکید داشتند. بر این اساس هنگامی که در مجموعه گفتارها و اندیشه های امام خمینی (ره) دقت می نمائیم به وضوح می بینیم که حفظ اعتدال همواره مورد تأکید ایشان بود و همواره از تندبها و کندبهای بی رویه و کژ اندیشی ها و از انحراف و خروج از حد اعتدال و وسط هشدار می دادند. (همان، ۱۸۴: ۱۸۲) ایشان از سویی نگرش های افراطی اسلامی را که یا چهرهای خشن از اسلام را معرفی می کنند یا توانایی انطباق با نیازهای جدید جامعه مسلمانان را ندارند و یا معتقد بودند اسلام اساساً فراتر از دستوراتی در حیطه زندگی فردی نمی رود، کاملاً نفی و طرد می نمایند و سویی دیگر با تفکرات تفریطی سکولار و غریزه ای که توانایی اسلام را در اداره امور جامعه انکار می کردند نیز به مقابله پرداختند. ایشان در طول ده سال رهبری نظام اسلامی همچنانکه با تفکرات تفریطی به اسلام مانند نهضت آزادی که با ادعای روشنفکری دینی احکام مبین اسلام را ناتوان از حضور جامعه می دانستند مقابله نمودند از سوی دیگر تفکرات افراطی که اندک پویایی و نو آوری را در چارچوب اندیشه فقهی اسلام پس می زدند و رد می کردند نیز مورد انتقاد و طرد جدی حضرت امام بودند. بنابراین اسلام مطلوب و آرمانی حضرت امام را می توان در میانه دو نوع تفکر افراطی و تفریطی دانست. (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۵)

جایگاه اعتدال در نظام جهانی

یکی از کلماتی که به ویژه در قرون اخیر در دنیای سیاست به اشتباه استعمال شده و بر افرادی که اهلیت و لیاقت آن را نداشته اند اطلاق شده است کلمه «معتدل» و «میانه رو» است. بدین صورت که معمولاً آدم های سست عنصر مسامحه کار و اهل تفریط و کوتاهی و گروه ها و جریانات متشکل از اینگونه آدم ها و همسو و همفکر با آنان که خیلی سریع و آسان نسبت به حق کوتاه می آیند و به بهای اندکی بر سر آن معامله می کنند به عنوان افراد و گروه های میانه رو معرفی می شوند و متقابلاً اشخاص، تشکل ها و جناح هایی که عزت مدارانه و غیرت مندانه بر حق پافشاری می کنند و ملتزم به حقیقت بوده و به معامله بر سر حق راضی نمی شوند به عنوان اشخاص و گروه های افراطی و متعصب معرفی می گردند. اعتدال که حتی بدون در نظر گرفتن دلایل نقلی اسلامی نیز مورد پسند طبع و عقل سلیم انسان با هر دین، مذهب و گرایش می باشد سبب شده تا بدین گستردگی مورد طمع فرصت طلبان و سوء استفاده گران به ویژه در ساحت سیاست قرار گیرد و به صورتی نابجا به کار برده شود. به طور مثال در عرصه سیاست منطقه ای و با نگاهی به بحث و تحلیل های سیاسی در خاورمیانه می بینیم برخی از سران دست نشانده و سیاسیون سازشکار و ترسوی منطقه با سوء استفاده از تأکید بر افراطی بودن گروه هایی مانند طالبان یا القاعده سعی می کنند خود را معتدل

نشان دهند جالب آنکه عرف و ادبیات سیاسی و نویسندگان و مفسران رسانه ای نیز به کمک آنان آمده و آنان را میانه رو می خوانند. در حالیکه به همان نسبت که تکفیری هایی مانند طالبان و القاعده (به ویژه شاخه عراق) افراط گرا، بی منطق و نامعقول هستند و هیچ بهره ای از اعتدال نبرده اند. این رجال سیاست باز نیز از میانه روی و اعتدال بی بهره بوده و به شدت اهل تفریط و کوتاهی می باشند لذا اطلاق لفظ میانه رو آنان یا به جهت شفاف نبودن افراط، تفریط و اعتدال در حوزه مفهومی و یا مصداقی است. یا به جهت تسامح در تعبیر است و یا از قبیل تأسیس و جعل اصطلاح می باشد. (ولفگانگ، ۱۳۷۶: ۱۲، ۷: اورس، ۱۳۶۲: ۵۱-۲۰) نکته دیگری که نباید از نظر دور داشت اینست که هر چه در باب تفریط کار بودن سردمداران و رجال سیاسی منطقه گفتیم ناظر بر موضع گیری ها، سیاست های اخذ شده و اقدامات آنها در مقابل بیگانگان و در جهت حق مداری و عدالت خواهی است و لکن اینان در جهت عکس با مردم کشورهای خویش با تندی، خشونت و سختگیری برخورد می نمایند و از جایگاه یک حکومت مستبد و دیکتاتوری در جایی که منافع شخصی خودشان در میان باشد به شدت در حق ملت هایشان افراط می کنند و این یعنی دوستی با دشمنان و دشمنی با خویشان که این روش دقیقاً در تضاد با آیه شریفه «اشدء علی الکفار رحماء بینهم» (فتح ۲۹) می باشد از کشورهای اطرافمان که بگذریم در همین کشور خودمان هم اگرچه از قبیل آنگونه سران، آن هم به آن پایه از ضعف و فرومایگی در مقابل بیگانگان کمتر داریم ولی درجاتی پایین تر و به صورت هایی دیگر، صاحب منصبان و سیاستمدارانی داریم که خود را منادی اعتدال و منش عقلایی می دانند در حالی که نگاهی به کارنامه مدیریت ها و مسئولیت های طولانی مدتشان و همچنین آراء و اقداماتشان در فضای سیاسی و انتخاباتی کشور به وضوح نشان می دهد آنان علی رغم شعار اعتدال و میانه روی و متهم کردن رقبای انتخاباتی خود به افراط گری، طالبانیسم، خشونت طلبی، فاشیسم، اقتدارگرایی و ده ها عنوان نظیر اینها، نه تنها میانه رو و اهل اعتدال نیستند بلکه همانند سران منطقه ای که از سوی اهل تفریط و از سوی دیگر افراط کارند، اینان نیز با جمع ضدیت، هم زمان هم اهل تفریط و هم اهل افراط هستند. بدین ترتیب که در قبال ارزش های دینی و فرهنگی و توجه به مستضعفین کاملاً مسامحه کار و اهل تفریط و کوتاهی اند و هیچ عزم جدی و جدیتی در این زمینه ندارند و از آن طرف در راستای اجرای پروژه و برنامه های کذایی خود و یا بسط شعارهای فانتزی و روشنفکرانه و گستراندن سفره تساهل و تسامح که اتفاقاً این امور را هم به شدت برای توسعه اقتصادی و سیاسی کشور لازم می دانند! علاوه بر سوء استفاده چی های داخلی و برخی سران و سیاست پیشگان منطقه ای، غربیان نیز نگاه تأمل برانگیزی به مقوله اعتدال و افراط دارند که البته هر مستکبر و خود بزرگ بینی معمولاً دارای چنین نگاهی هست. آنان ملاک معتدل بودن و یا افراطی بودن اشخاص، گروه ها را در نسبتی می دانند که آنها با غربیان و قدرت های جهانی برقرار می کنند. بدین معنی که اگر کسی بی چون و چرا در مقابل هژمونی غرب سر تعظیم فرو آورد و بله قربان گوی همیشگی غرب باشد فردی کاملاً معتدل و متعادل و طبعاً بسیار معقول و منطقی است و اگر کسی این جرأت را به خود بدهد که اندکی با زیاده خواهی و سلطه جویی غرب مخالفت نماید فردی نامعقول و متعصب، افراطی و تندرو و در صورت تأکید بر دیانت و به اصطلاح مشهور آنها «بنیانگرا» می باشد که هیچ منطقی را نمی شناسد به جز منطق زور. این نوع نگاه گویا از معیار غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا در تشخیص جریان های معتدل و تندرو و همچنین چگونگی برخورد با دسته

دوم یعنی افراطی ها و تندروهاست و همین معیار روش برخورد که از افراطی ترین و بی شرمانه ترین جلوه های قلدری در تاریخ بشر است، در چند سال اخیر به روشنی هر چه تمامتر و در جلوی چشم جهانیان در منطقه ژنو استراتژیک خاورمیانه به اجرا گذاشته شده است تا همگان بیش از پیش با قرانت آمریکایی از برقراری «اعتدال» و مبارزه با افراط و تند روی آشنا شوند. به هر حال همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد به مجرد اینکه عده ای از اهل افراط یا تفریط در هر گوشه ای از جهان و در هر مقطعی از زمان، از عنوان زیبای اعتدال به صورتی ابزارای در جهت مقاصد خودشان و به انگیزه خوب جلوه دادن خود و متهم نمودن دیگران استفاده نمایند و یا تحلیل گران سیاسی با سوء تعبیر، تفریط گران را میانه رو بنامند، غباری بر چهره دلربای اعتدال و میانه روی نمی نشیند و رفتار میانه روانه کما کان رفتاری پسندیده، معقول، مطلوب و اسلامی است و تزویر و سوء تعبیر آنها، صرفاً این وظیفه را بر عهده آگاهان و نخبگان جهان اسلام می گذارد که با تبیین دقیق و شفاف مفهوم «اعتدال و میانه روی» و همچنین «افراط» و «تفریط» به خصوص با استعانت از متون و نصوص دین اسلام و اشاره به مصادیق و تطبیقات آنها در ساحت گوناگون حیات فردی و اجتماعی، فرصت سوء استفاده را از اینگونه افراد، گروه ها، جناح ها و کشورها بگیرند و حقیقت را بیش از پیش برای ملت ها و به ویژه مسلمانان در اقصی نقاط جهان آشکار سازند. (پلینو و آلتون، ۱۳۷۵: ۳۰) از این منظر بیداری اسلامی و بازگشت به اسلام راستین و اصول گرایی چیزی نیست مگر رسیدن به اعتدال اسلامی و ارتقاء به جایگاه امت میانه که نتیجه آن بر پا داشت تمدن اصیل و حقیقی اسلام خواهد بود. (عمار، ۱۹۸۰م: ۹۸؛ رجایی، ۱۳۸۱: ۱۶۸)

قومیت، هویت قومی و تعلق های اجتماعی

اصطلاحاتی چون قومیت و گروه های قومی برای توصیف تاریخی ملیت های بومی و غالباً مهاجر آمریکای شمالی پدید آمد و بعدها به مفاهیمی جهان شمول تبدیل و به دور از هرگونه دیدگاه انتقادی برای تحلیل گروه های مذهبی زبانی متفاوت درخاورمیانه به کار گرفته شدند. در واقع تعریف دقیق و روشنی از مفهوم قومیت وجود ندارد و به اشکال مختلف این واژه تعریف شده است: «قومیت به دیدگاه ها و شیوه های عمل فرهنگی که اجتماع معینی از مردم را متمایز می کند اطلاق می شود. اعضای گروه های قومی از نظر فرهنگی خود را متمایز از گروه بندی های دیگر در جامعه می دانند و دیگران نیز آنان را همین گونه در نظر می گیرند.» به عبارت دیگر «قومیت، هویت و همبستگی جمعی متکی بر عوامل انتسابی چون جد مشترک، زبان، رسوم، عقاید و اعمال (مذهب) و در برخی موارد نژاد و رنگ است.» (احمدی، ۱۳۷۸: ۴۷؛ برتون، ۱۳۹۲: ۲۷) پس بطور کلی: «قومیت به گرد و کارها و نگرش های فرهنگی اجتماع معینی از مردم اطلاق می شود که آن ها را از دیگران متمایز می سازد» ویژگی های مختلفی ممکن است برای تشخیص گروه های قومی از یکدیگر به کار رود. اما معمول ترین و یزگی ها عبارتند از: زبان، تاریخ یا اجداد (واقعی یا خیالی)، دین و شیوه های پوشاک و آرایش. «(گیدنز، ۱۳۹۰: ۳۵۶) هر انسانی تمایل دارد که هویت خود را آگاهانه در یک گروه خاص جست و جو کند. هویت می تواند در چندین سطح ممکن باشد. هر انسانی بنا به مورد، به این یا آن تعلق خود در این یا آن سطح متفاوت اهمیت بیشتری داده و این تعلق ها را در سلسله مراتبی از وفاداری های درونی و پذیرفته شده جای

می‌دهد. هویت یابی افراد در گروه سرچشمه نیروی روانی، توازن و شکوفایی شخصیتی است. هویت کمابیش در نزد همه امری آگاهانه است و شامل گزینش های داوطلبانه و عاداتی می‌شود که هرگز زیر سوال نمی‌روند. در میان گروه های انسانی مختلفی که هر فردی از لحاظ ذهنی خود را متعلق به آنها می‌داند و از طریق آنها می‌توان او را به صورتی عینی تعریف کرد و جایگاهش را در کل انسانیت مشخص کرد. بنابر شرایط زندگی و نیازهای هر پژوهشی گاه بر تعلق های اجتماعی انگشت گذاشته می‌شود و گاه بر تعلق های قومی.

ایدئولوژی عمومی غالب در قرن نوزدهم به شدت بر طبقات اجتماعی، آگاهی طبقاتی، مبارزات طبقاتی و... یعنی بر مجموعه ای از مشخصات تأکید می‌کرد که اهمیت آنها غیر قابل انکار و ریشه آنها در امر اقتصادی بود. اما در این مجموعه پافشاری بر امر اقتصادی سبب می‌شد واقعیت های قومی که پایه ای فرهنگی داشتند پنهان بمانند. در عمق زندگی انسان‌ها همواره این دو دینامیسم قدرتمند، یعنی پویایی اقتصادی اجتماعی از یک سو و پویایی قومی فرهنگی از سوی دیگر مؤثر هستند. (لولان، ۱۳۹۲: ۴۳-۳۳) برخی پژوهشگران خاورمیانه شناس مفاهیم قومیت و اصطلاحات وابسته به آن را جهان شمول و مسلم تلقی و آنها را برای تحلیل پراکندگی های زبانی و مذهبی موجود در منطقه به کار می‌برند. چنین نگرشی که در واقع میراث سنت رفتارگرایی در علوم اجتماعی و مقایسه های فرا ملی غیر تاریخی است. آثار مربوط به مطالعات قومی در خاورمیانه نه فقط دچار مشکلات ناشی از تعریف قومیت و معیارهای متناقض تعیین کننده ماهیت گروه های قومی است، بلکه ویژگی های تاریخی جوامع قبایله ای و روابط آنها با دولت را نیز نادیده می‌گیرد. علت اصلی آن است که در این مطالعات معمولاً قبایله و گروه قومی مفاهیم واحدی دارند و ویژگی های گروه های قومی به جوامع قبایله ای نسبت داده می‌شود. بدین سان گروه های زبانی و مذهبی خاورمیانه ای، گروه های متمایز قومی تلقی می‌شوند که برای تبدیل شدن به ملت در کشمکش مداوم با دولت هستند. وجود معیارهای گوناگون باعث می‌شود تفاوت های کوچک، بزرگ و بسیاری عناصر مشترک موجود میان مردم، کوچک جلوه کند. مثلاً در بررسی جوامع سوریه و لبنان، زبان مشترک و جد مشترک را به عنوان ویژگی های عمده قومیت در نظر می‌گیرند و به این نکته توجه نمی‌کنند که قبایل علوی، دروز و حتی فلسطینی نه تنها به عربی به عنوان زبان مشترک سخن می‌گویند، بلکه مدعی وجود ریشه های مشترک اجداد یعنی عربی نیز هستند. یک چنین اختلافات و آشفتگی هایی درباره نقش مذهب و زبان به عنوان عناصر قومیت در خاورمیانه نشان می‌دهد که در واقع این پژوهشگر است که قومی بودن گروه های مذهبی یا زبانی را مشخص می‌کند و عامل تعیین کننده، نظر لوست تا معیار واحد علمی، مثلاً مسئله قومیت در لبنان به مذهب مربوط می‌شود، اما در ایران، پاکستان و تا حدی در افغانستان به زبان. به این ترتیب شیعیان پاکستان و افغانستان گروه های قومی نیستند، اما در لبنان گروه قومی اند. (احمدی، ۱۳۷۸، ص ۵۱-۴۳)

قومیت در ایران

در ایران گروه های گوناگون زبانی یا مذهبی که در تحقیقات قومی از آنها به عنوان گروه های قومی یاد می‌شود. ملیت های مشخصی نبوده اند که از مناطق دیگر جهان به این منطقه مهاجرت کرده باشند. برعکس آنها بخش های جداناپذیر جامعه

بزرگتری بوده اند که در آن گروه های مذهبی زبانی بسیاری طی صدها سال در کنار یکدیگر زندگی می کردند و در طول چنین مدت مدیدی تجربیات تاریخی و میراث فرهنگی واحدی بدست آورده اند. با توجه به چهارچوب تاریخی ایران معتقدیم که معیارهای نژادی و فرهنگی چندانی برای تمایز قائل شدن میان گروه های موجود زبانی و مذهبی وجود ندارد. به این ترتیب مفهوم گروه های قومی به عنوان موجودیت های واحد نژادی و فرهنگی در مورد اقلیت های زبانی و مذهبی موجود ایران کاملاً نادرست است. وجود گروه های قومی یا ویژگی های مشخص نژادی یا فرهنگی در ایران بیشتر حاصل ذهنیت پردازی محققان است تا یک واقعیت تاریخی. واقعیت این است که گروه های زبانی و مذهبی ایران تا اوایل قرن بیستم بر محور بافت قبیله ای (ایل طایفه) سازمان می یافتند و این گروه ها بخش های جدای ناپذیر و مسلم جامعه ایران بوده اند. در ایران قبایل بیشتر موجودیت های اجتماعی سیاسی بوده اند تا جوامع بیولوژیک و خویشاوندی. لذا در ایران گروه های ایلی جوامع منزوی، همگون و متمایز و در کشمکش مداوم با دولت نبوده اند، بلکه بخش های از جامعه بزرگ تر ایرانی محسوب می شدند و با آن میراث فرهنگی و مذهبی مشترک داشته اند. (ستاری، ۱۳۸۰: ۱۰۰؛ ۹۵؛ احمدی، ۱۳۷۸: ۷۵؛ ۵۳) از دیدگاه برخی، تقسیمات زبانی، مذهبی و سیاسی عامل مهمی در ایجاد احساس تمایز میان گروه های ایلی مختلف ایران بوده است و ایلات ایران گذشته از اختلافات ساختاری، از لحاظ زبان و گویش، مذهب و نیز میزان وابستگی به حکومت مرکزی با یکدیگر اختلاف داشتند. در پاسخ به این دیدگاه باید توجه داشت که حمایت متقابل دولت و قومیت ها از یکدیگر باعث چرخش و تشدید این مکانیسم می شود. اگر به تاریخ روابط دولت ها و گروه های ایلی در ایران در دوران پس از اسلام تا ظهور دولت پهلوی توجه شود مشخص می شود که ایلات و اتحاد و ائتلاف میان آنها اساساً نتیجه روابط قدرت و استراتژی پراگماتیک بوده است. در واقع مفهوم قبایل به عنوان گروه های مساوات طلب و غیر متمرکز نمی تواند با مفهوم ایلات بزرگ دارای ساختارهای کاملاً سلسله مراتبی و متمرکز در ایران، که قدرت سیاسی و اقتصادی در آن ها از نظر تاریخی منحصراً در دست رهبران و خانواده های قدرتمند ایلی بوده است، انطباق پیدا کند. در حالی که غالب دولت های ایرانی را گروه های ایلی ایجاد کردند دولت ها نیز به نوبه خود به خلق گروه های ایلی بزرگ نظیر شاهسون در آذربایجان، قبایل کرد خراسان و کنفدراسیون ایل خمسه در جنوب ایران دست می زدند. به علاوه، گروه های ایلی با اخذ مالیات های سالانه از مردم و تدارک نیروی نظامی برای سپاه ایران به استحکام دولت ها کمک می کردند. ایلاتی با این ویژگی ها و کارکردها را نمی توان دولت ناپذیر و از نظر فرهنگی کاملاً متمایز از دیگر اقشار جمعیت ایران به شمار آورد. جابه جایی های گسترده ایلی، اتحاد آن ها و رقابت های درون ایلی و برون ایلی و روابط مستمرشان با دولت ها، ایلات را از نظر فرهنگی با سایر ایرانیان در آمیخت و به آن ها نزدیک کرد. بنابراین گروه های ایلی سابق ایران را با چنین سابقه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نمی توان «گروه های قومی» دانست. در نظر گرفتن گروه های سازمان یافته ایلی نظیر کردها، آذری ها، بلوچ ها و... به عنوان «گروه های قومی» مشخص با هویت های قومی جداگانه، برخلاف واقعیات تاریخی است. برعکس، گروه های مذهبی و زبانی مختلف و غیر ایلی در ایران تجربیات مشترک تاریخی داشته و طی قرون متمادی میراث فرهنگی و سیاسی یکسان پیدا کرده اند. این عوامل فرهنگی و سیاسی در اقشار مختلف جمعیت به تدریج احساسی نیرومند از تعلق به سرزمین ایران و ایرانی بودن ایجاد کرد. (کیاوند، ۱۳۶۸: ۴۵؛ ۲۰ : تاریخ بیست ساله

ایران، ۱۳۶۲: ۷۵، ۵۲) علی رغم همه این نظرات، این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که ایران معاصر مواردی از کشمکش‌های سیاسی را به خود دیده است که در آن‌ها برخی گروه‌های مذهبی زبانی درگیر بوده‌اند. این کشمکش‌ها که غالباً در قرن بیستم روی داد محققان را تشویق کرده است که ایران را جامعه‌ای کشمکش‌زا که در آن گروه‌های مختلف قومی و قبیله‌ای با دولت و با یکدیگر در کشمکش دائمی بوده‌اند توصیف کنند. این برداشت‌های ناشی از فقدان بینش تاریخی است، نه تنها واقعیت گذشته جامعه ایرانی را مخدوش می‌کند، بلکه در خصوص ظهور کشمکش‌های موسوم به قومی اخیر در ایران نیز، توضیحات نامناسب و ناکافی ارائه می‌دهد.

نقش قومیت‌ها در روند توسعه ایران

قبل از آنکه به بررسی نقش قومیت‌ها در روند توسعه ایران بپردازیم لازم است دو نکته را یادآور شویم. یکی اینکه به نظر می‌رسد روش‌های رایج در غرب برای مطالعه مقولاتی چون قومیت، گروه‌های قومی و ناسیونالیسم قومی در ایران چندان کارآمد نیست و هیچ یک از مدل‌های نظری رایج، به تنهایی نمی‌تواند ما را به درک پیچیدگی‌های موجود در پس تحولات سیاسی نقاط مختلف خاک ایران قادر سازد لذا در جامعه ایران گروه‌های قومی با ویژگی‌های موصوف در روش‌های غربی وجود ندارد. دوم اینکه در طول تاریخ همواره میان قومیت‌ها و دولت روابطی پایدار برقرار بوده و نه تنها دولت‌های قدرتمند ایرانی را ایلات بنیان نهاده‌اند، بلکه دولت‌ها نیز به نوبه خود به ایجاد کنفدراسیون‌های بزرگ ایل بر قدرت ایل‌ی دست زده‌اند و روسای ایلات در تماس با دولت‌ها بودند و به آن‌ها کمک‌های مالی و نظامی می‌کردند. نظر به تنوع و گستردگی قومیت‌ها در ایران در این نوشتار تلاش بر آن شده است که نقش و جایگاه چهار قومیت بزرگ کرد، بلوچ، آذری، عرب را بررسی نماید.

گردها: وجود رؤسای بسیار قدرتمند ایل‌ی از واقعیات کردستان تا اوایل قرن بیستم بوده است. رؤسای طوایف گرد علی رغم چنین اقتداری با پادشاهان و دولت مرکزی ایران و نیز سلاطین امپراتوری عثمانی در پیوند مستمر بودند، این ارتباط به ویژه پس از ظهور دو دولت مقتدر عثمانی و صفوی واقعیت داشت. لذا سلسله‌های ایرانی به نوبه خود به امرای گرد قدرت و اختیارات زیادی می‌دادند تا آن‌ها را به اطاعت از خویش تشویق کنند. تشکل مهمی که در کردستان حضوری مؤثر داشته و دارد نوع ویژه‌ای از خانواده است که در اصطلاح محلی «خاندان» نامیده می‌شود. پیرها یا شیوخ که در رأس خاندان قرار داشتند صاحب ثروت و نفوذ زیاد و نیز املاک فراوانی بودند. بسیاری از این افراد از آنجا که طالب دخالت در مسائل سیاسی نیز بودند در معرض فشار و سوزن دولت‌های وقت نیز قرار داشتند. علی‌رغم این واقعیت که امرای گرد قدرت و اقتداری چشمگیر در دوره‌های تاریخی داشتند ولی همواره به امپراتوری و حکومت‌های ایرانی وابسته بود و استقلال کامل نداشتند. درست است که در برخی دوره‌های تاریخی از اطاعت دولت‌های مرکزی سرپیچی می‌کردند اما وفاداری آنها به نوع ارتباط و تعامل به دولت مرکزی وابسته بوده است. (ادموندز، ۱۳۶۷: ۵۳، ۳۰؛ بدلیسی، ۱۳۴۴: ۲۷، ۱۲؛ تاریخ کرد و کردستان، توابع و سندی، ۱۳۵۳: ۲۲، ۱۳)

بلوچ ها: برخلاف کردستان، بلوچستان به طور کامل درگیر رقابت میان دو دولت قدرتمند نبوده و رؤسای طوایف آن منطقه از زمان هجوم مغول تا اواسط قرن نوزدهم از قدرت و اختیار بسیاری برخوردار بودند. پادشاهان ایران با اعطای مقام هایی مانند والی گری بخش هایی از بلوچستان یا سایر بخش های ایران به سران طوایف بلوچ به آن ها پاداش می دادند. یکی از ویژگی های مهم حیات اجتماعی سیاسی بلوچستان طایفه گرایی است. شایان ذکر است که اقتدار رؤسای طوایف بلوچ در بخش های شرقی دورتر از دسترس تر ایران در مقایسه با قدرت رؤسای بخش های غربی آن بیشتر بوده. تفاوت عمده میان دو ناحیه اصلی جغرافیایی بلوچستان ایران، یعنی سرحد و بلوچستان جنوبی، مستقیماً بر بنیادهای ساختاری اقتدار رؤسای طوایف بلوچ اثر گذاشته است. بدلیل غنای کشاورزی در بلوچستان جنوبی، رؤسای مقتدر بلوچ (حاکم) در این نواحی در ردیف مالکان پر قدرت بودند. لذا رؤسای طوایف سرحد (سرداران) قدرت حاکم ها را نداشتند و در عوض آن ها، روستاهای غیر بلوچ در کرمان و خراسان را غارت و به کاروان های تجاری در حال عبور از راه های شمال سرحد حمله می کردند. بیشتر کشمکش های محلی منطقه نیز در مناطق سرحد دیده می شود. (ذبیح الله، ۱۳۴۴: ۴۷؛ ۱۰: غراب، ۱۳۶۴: ۲۵؛ ۵: احمدی، ۱۳۷۸: ۲۷۵؛ ۲۸۵)

آذری ها: آذربایجان نیز همانند کردستان و بلوچستان شاهد ظهور و سقوط ایلات قدرتمند بوده است. اما پراکندگی گروه های ایلی، نفوذ اجتماعی سیاسی آن ها را در آذربایجان و قدرت سیاسی رهبران آن ها کمتر از رؤسای ایلات کرد و بلوچ بوده است. علاوه بر این، آذربایجان نقش سیاسی فعال تری در تاریخ ایفا کرده و در مقایسه با دو منطقه دیگر، از نظر توسعه اجتماعی سیاسی یکی از پیشرفته ترین بخش های ایران بوده است. ایلات آذربایجان غالباً از دولت های مرکزی در ایران حمایت کرده اند و دولت در آذربایجان بزرگ ایل های قدرتمندی نیز ایجاد کرد که بهترین نمونه آن بزرگ ایل شاهسون است که شاه عباس آن را به وجود آورد. (کسروی، ۱۳۵۵: ۴۰؛ ۳۲: احمدی، ۱۳۷۸: ۲۸۹؛ ۲۷۸)

عرب: در استان خوزستان با ترکیب متنوعی از ایلات مواجه می شویم. ساکنان عرب آن اکثراً در چارچوب تشکل های سیاسی سنتی با نام قبیله گرد هم آمده اند. کسی که در رأس قبیله قرار می گیرد شیخ المشایخ نامیده می شود که بر عملکرد رؤسای طوایف که شیخ گفته می شوند نظارت و اشراف دارد. در مجموع اختیارات رؤسای قبایل عرب عبارتند از: الف) هدایت و نظارت بر طوایف تابعه ب) قضاوت و داوری در اختلافات طوایف تابعه و حل آنها ج) عقد قرارداد اتحاد با سایر قبایل د) تشکیل جلسات مشورتی با عشایر تابعه ه) دفاع از حقوق افراد قبیله و همکاری با مأموران دولتی یا سایر قبایل. گذشته از قبایل عرب استان خوزستان باید به وجود ایل بزرگ بختیاری اشاره کرد که گرمسیر خود را در شمال و شمال شرق استان برگزیده است. ایل بختیاری که از دو گروه هفت لنگ و چهار لنگ تشکیل شده به طوایف و تیره های متعددی تقسیم می شود و در واقع بزرگترین ایل و سازمان سیاسی برجای مانده در ایران است. این ایل در اصل بر بنیاد نظام های خویشاوندی به وجود آمده است و مقررات آن براساس یک نظام منسجم دودمانی و سلسله مراتبی است که تا دهه ۱۳۰۰ ه. ش، در رأس آن ایلخان قرار داشت. این فرد سرپرستی کل این مجموعه را از نظر سیاسی و اقتصادی عهده دار بود و بر تمام قلمرو ایل حکومت می کرد. (صحفی، ۱۳۸۰: ۲۶۷)

۲۵۹) نکته مهم در مورد قومیت های واقع در ایران ارتباط و خویشاوند های است که بواسطه پیوندها صورت گرفته و این اقوام را به هم متصل نموده است.

پتانسیل وفاق ملی و همیاری قومی

همیاری ها الگو هایی هستند که در ایجاد وفاق اجتماعی و تشکیل «ما» ی واحد نقش بسیار مؤثر دارند و در واقع به گونه ای به باسازی و تقویت نظم درونی دولت ها می پردازند. در تقسیم بندی کلی، این نوع همکاری ها را می توان به چهار گروه وفاق سیاسی، وفاق اجتماعی، وفاق اقتصادی و وفاق مذهبی تقسیم کرد. با توجه به هرم قدرت و ساختار قومیت ها، هریک از این طوایف و قوم ها نقش چشمگیری در وحدت و قدرت حکومت ایران داشته است. در بیشتر این سازمان ها و یا شاید در اکثریت مطلق آن ها، رهبران سیاسی در رأس آیین ها و آداب مربوط به آن قرار گرفته اند.

۱. وفاق سیاسی، گونه ای از همراهی و همکاری در نزاع و جنگی است که به هر دلیلی رخ داده است و بیشتر از آنکه وسیله و حرکتی برای کسب قدرت و توسعه سیطره سازمان سیاسی باشد به منظور تخاصم و کینه خواهی و انتقامجویی ایجاد می شود. تاریخ ملت ایران به خوبی نشان می دهد در هر جایی که دشمنان چشم طمع به خاک این ملت دوخته اند تمام ملت اعم از کرد، ترک و آذری و بلوچ و عرب و فارس در یک جبهه واحد رو در روی دشمن قرار گرفته اند. لذا امکان همیاری سیاسی درونی به راحتی به اتحاد و ائتلافی در سطح ملی تبدیل شدنی است.

۲. وفاق اجتماعی، به وفاق و همراهی در آیین های مربوط به مراسم «گذرا» و دیگر اعمالی بر می گردد که در آنها به نوعی حضور و همکاری جمع ضروری است. به عبارت دیگر صورتی از عمل جمعی را فراهم می آورد که در آن افراد سازمان سیاسی خود را موظف به همکاری و همراهی می دانند. در کشور ما وفاق اجتماعی در قالب برگزاری مراسمات دینی و مذهبی، جشن های ملی راهپیماییها و یاد بودها متبلور گشته است. در این شرایط رهبران سیاسی و محلی اقوام مختلف با اعلام حضور خود موجب وحدت قومیت ها خواهند بود.

۳. وفاق اقتصادی، صورتی از تعاون و همکاری است که عمدتاً در امر تولید رخ می دهد. و می توان آن را در سه بخش کشاورزی، صنعت و خدمات تفکیک کرد. باید توجه داشت با توجه به اینکه توسعه نیافتگی صنعتی موجب شده که فعالیت های صنعتی و اقتصادی تنها به چند شهر یا مرکز استان محدود شود ارتباط سیستمی فرد و با جامعه کم رنگ می شود. بنابراین نظام خودکفایی اقتصادی خانواده ها، تیره ها یا ایل ها و قوم دچار آسیب جدی می شود. لذا دولت ها باید همواره دغدغه برقرار کردن اتصالات اقتصادی با نظام اقتصادی مرکزی را داشته باشند.

۴. وفاق مذهبی، در این نوع وفاق باید به همراهی افراد و سازمان ها در آیین های مذهبی اشاره کرد. در این گونه موارد گروه ها و جمع های خودجوشی تشکیل می شوند که وظیفه برگزاری مراسم را بر عهده می گیرند. شرکت عام و دلوطلبانه افراد این همیاری را تقویت می کند. اگر چه وجود فرقه ها و گروه های متعدد و متنوع مذهبی امکان اتحادهای مذهبی را در سطح منطقه کم رنگ نموده است اما آنچه باعث وحدت ارزشی افراد، قومیت ها و ملت ایران می شود تأکید بر اعتقادات و آیین ها و احترام متقابل بین

آنان می‌باشد. دامن زدن به تعصب هاب قومی مذهبی امروزه هدف اصلی دشمنان نظام جمهوری اسلامی ایران می‌باشد چراکه انسجام مذهبی، قدرت مشروع و نظام سلسله مراتبی را حفظ خواهد کرد. (فروغ، ۱۳۷۵: ۳۰، ۱۵ : عزتی، ۱۳۷۱: ۱۸، ۷ : صفحی، ۱۳۸۰: ۳۴، ۲۹۸)

وحدت ملی

بی تردید همه عوامل و موجبات عمده فرهنگی که برای ایجاد وحدت ملی بر می‌شمرند از قبیل وحدت در زبان و معتقدات و داشتن سرزمین مادری و تاریخی مشترک و ... لازم و در تحکیم وحدت ملی مؤثرند، اما آیا کافی می‌باشند؟ آیا عامه مردم به این خصیصه هویت فرهنگی شان وقوف دارند که تشکیل ملت می‌دهند؟ بی‌گمان چنین نیست و معرفت به هویت فرهنگی و شناخت خصائص اش، کاری نظری است که با تفکر و تعمق و تحقیق حاصل می‌آید و انجام یافتن چنین مهمی از عهده مردم عادی خارج است و مشغله کسانی است که اهل نظرند. مطالعه چگونگی گرایش‌های سیاسی محلی‌گرا در کردستان، بلوچستان و آذربایجان و خوزستان ایران نشان می‌دهد که سیاسی شدن علایق کهن نظیر زبان و مذهب و خلق هویت‌های قومی اصولاً نتیجه فعالیت‌های نخبگان سیاسی و روشنفکرانی است که از سیاست‌های دولت اقتدارگرای مرکزی ناراضی بوده‌اند تا یک حرکت اجتماعی و مردمی لذا قوم‌گرایی در ایران به‌عنوان یک حرکت سیاسی عموماً محصول کار نخبگان سیاسی و فکری است. گروهی واقعیات تاریخی را ابداع، تفسیر، باز تفسیر و تحریف می‌کنند تا افسانه‌ریشه‌های مشخص نژادی و تاریخی را برای گروه ابداع کنند. این نخبگان تلاش می‌کنند تا از پراکندگی سمبول‌های موجود در گروه به نوعی وحدت و هماهنگی دست یابند که نشان دهند اعضای گروه نه تنها از یک جنبه، بلکه از جنبه‌های متعدد با دیگران متفاوت هستند و عناصر فرهنگی گروه تقویت‌کننده این مسئله است. دومین گروه نخبگان، فعالان سیاسی بودند که سازمان‌های سیاسی متکی بر ایدئولوژی ناسیونالیسم قومی را بنا گذاشتند. این سازمان‌ها، ابزارهای سیاسی موثری برای بسیج اعضای گروه‌های زبانی مذهبی علیه دولت مرکزی بودند. نخبگان با طرح و تبلیغ اندیشه هویت قومی و با تشکیل سازمان‌های سیاسی قومی خود را نمایندگان و سخنگویان گروه‌های زبانی مذهبی معرفی می‌کنند. تاریخ قومیت‌ها ی مختلف در ایران شواهدی قوی دال بر نقش فعال نخبگان در طرح و خلق قومیت و هویت قومی ارائه می‌دهند. (ستاری، ۱۳۸۵: ۱۱۴، ۱۱۳ : احمدی، ۱۳۷۸: ۳۰۵، ۳۰۲) اینک باید دید وسیله یا وسایل اشتراک در هویت ملی و دست‌آویزهای بهره‌مندی از آن که اسباب تحکیم قومیت است چیست؟ در واقع مردمی که از اقوام مختلف با عادات و اخلاق و خوراک و پوشاکی نه یکسان فراهم آمده‌اند و آداب و رسوم بومی گوناگون دارند و به چند زبان مادری سخن می‌گویند، با چه رشته نامرئی استواری به هم بسته و پیوسته‌اند که می‌توان نام ملتی واحد و یکپارچه برایشان نهاد؟

۱. زبان مشترک بی‌گمان زبان مشترک با زبان فارسی وسیله تفهیم و تفاهم همگان است.

۲. اشتراک تاریخی که اگر چه پاره پاره است اما کلاً یکدست و یکسان بر همه گذشته است.

۳. ایمان به دینی که با وجود در بر گرفتن مذاهبی چند در اصل یکی است و یگانه، پایه‌های وحدت ملی یا هویت واحد فرهنگی را بنیان نهاده است.

۴. هویت فرهنگی مهم ترین عامل تحکیم و وحدت ملی است. اشتراک در اساطیر دینی و دنیوی و رمزهای زنده و دوام پذیر و نه مرده و فاقد قدرت بالندگی و معروض جمود که همگان آنها را کمابیش به یک معنی در می یابند. این بهره مندی از گنجینه همگانی غالباً ناخودآگاه است. یعنی معمولاً مردم بدان هشیار نیستند اما به محض آنکه حالتی بحرانی پدید آمد، مثلاً جنگی در گرفت و تهدید هجوم بیگانگان حس مقاومت را برانگیخت، آفتابی می شود که ایرانی ها را فارغ از هر قوم و نژادی چون حلقه های زنجیر بهم وصل می کند. (بیتس و بلاگ، ۱۳۷۵: ۵۵۳، ۵۵۲: ستاری، ۱۳۸۵: ۱۱۳) بنیادهای فرهنگی و سیاسی خاصی که در طول تاریخ با مشارکت تمامی گروههای مختلف جامعه ایرانی شکل گرفته است نوعی هویت ملی به وجود آورده است که می تواند ویژگی فراگیر داشته باشد. این هویت ملی در برگیرنده عناصر و اجزاء مختلفی است که تنها در کلیت خود می تواند در برگیرنده تمامی گروههای مختلف مذهبی یا زبانی جامعه ایرانی باشد. بدین ترتیب دولت ایران نیز بر اساس تکیه بر یک هویت و مشارکت دادن همه اقشار جامعه ایرانی است که می تواند یک دولت فراگیر محسوب شود. وحدت ملی زمانی می تواند تقویت شود که دولت دارای مشروعیت سیاسی و قانونی باشد و در جهت ارتقاء و تقویت هویت ملی بکوشد. قرار دادن مشروعیت دولت براساس یکی از اجزای تشکیل دهنده هویت ایرانی به جای تأکید بر کلیت آن، ویژگی فراگیر دولت ایرانی را مخدوش می سازد و به تضعیف پایه های وحدت و هویت ملی منجر می شود. این مسئله بویژه در رابطه با اعتقادات مذهبی اهمیت پیدا می کند. اختلافات عقیدتی مبتنی بر فرقه های مذهبی یکی از نقاط آسیب پذیر جامعه ایرانی است. این ویژگی بویژه زمانی مشکل آفرین می شود که دولت ایرانی مشروعیت خود را بر اساس مبانی ارزشی و عقیدتی یکی از گروههای مذهبی قرار دهد. اختلافات مذهبی و زبانی به ویژه به شکل کنونی آن از ویژگی های اصلی و اولیه جامعه ایرانی نبوده و قرن ها پس از بنیانگذاری دولت ایران به جامعه ما راه یافته است. تأکید بر وفاداری و تعهد نسبت به مبانی عقیدتی خاص آنها با توجه به تنوع و گستردگی گرایشات مذهبی، سیاسی و فکری در ایران کنونی، می تواند برای وحدت ملی جامعه ایرانی زیانبار باشد. دولت ایرانی زمانی فراگیر خواهد بود که به جای وابستگی های عقیدتی، وفاداری ملی به جامعه ایرانی را اساس قرار دهد و در جهت مشارکت دادن و جذب همه اقشار جامعه ایرانی بدون توجه به اعتقادات مذهبی، زبانی، تعلقات قومی و یا فکری آنها بکوشد. وحدت ملی و مشروعیت نظام سیاسی تنها زمانی تقویت می شود که تمامی ساکنان درون مرزهای ایران را به چشم «شهروندان» جامعه ایران که از حقوق برابر برای مشارکت در دولت و نهاد های وابسته به آن و نیز برخورداری از امتیازات اقتصادی عادلانه در جامعه برخوردار هستند در نظر بگیرد. اصولاً با توجه به موقعیت حساس استراتژیک و ژئوپولتیکی ایران در منطقه و با توجه به آسیب پذیری در امتداد مرزهای کشورمان، به ویژه مناطقی که گروههای همزبان در دو سوی مرزهای قرار دارند و سیاست های اتحاد و ائتلاف با قدرت های خارجی آنها خارج از چهارچوب منافع ملی جامعه ایرانی و نیز سیاست خارجی آرمانگرایانه مبتنی بر تعهدات غیر ملی می تواند به تیرگی روابط ایران با همسایگان منجر شود. و زمینه مداخلات آنها در این مناطق را فراهم سازد. از سوی دیگر همین سیاست خارجی آرمانگرایانه که تحقق آن خارج از توان ملی ماست و با منافع ملی ایرانیان نیز در تضاد قرار می گیرد می تواند ما را رویاروی قدرت های بزرگ و متحدان منطقه ای آنها قرار دهد و در صحنه بین المللی منزوی کند. در چنین صورتی است که همسایگان ما نیز که ممکن است تحت

نفوذ این قدرت ها قرار داشته باشند، بتوانند از انزوای بین المللی ایران استفاده کرده و در صدد طرح مسائل قومی در مناطق مختلف ایران برآیند. بدیهی است که یک سیاست درست و مبتنی بر منافع ملی و به دور از تعهدات آرمانی نامربوط به حیات سیاسی و اجتماعی ایرانیان، مانع از انزوا و ضعف بین المللی ایران و مانع از تشویق همسایگان به مداخله در امور داخلی ما خواهد بود. (رولان، ۱۳۹۲: ۱۴۳؛ بالمر و سولوموز، ۱۳۸۱: ۱۵؛ احمدی، ۱۳۷۸: ۳۸-۳۷۹)

نتیجه گیری

اتخاذ یک سیاست واقع گرا و معتدل مبتنی بر منافع ملی و توسعه و گسترش وحدت ملی جامعه ایرانی تنها در صورتی امکان پذیر است که حاصل تبادل آراء و تجربیات تمامی نخبگان سیاسی موجود در چهارچوب مرزهای جغرافیایی ایران باشد. به همین گونه، آگاهی از آسیب پذیری های داخلی و پرهیز از دامن زدن به حساسیت های اختلاف برانگیز از یک سو و تأکید بر هویت فراگیر و دربرگیرنده همه گروههای جامعه ایرانی تنها در صورتی امکان پذیر است که دولت حاکم بر سرنوشت شهروندان کشور دولتی فراگیر باشد و نه دولتی اقتدارگرا و تحت سلطه معدودی از نخبگان جامعه. کوتاه سخن تنها مشارکت سیاسی مبتنی بر وفاداری ملی است که می تواند زمینه های شکل گیری دولت فراگیر را فراهم سازد و به نوبه خود به اتخاذ سیاست های داخلی و خارجی سنجیده منجر شود که هدف نهایی آن گسترش وحدت ملی، توسعه سیاسی و اقتصادی و از میان برداشتن فرصت ها و زمینه های مداخله نیروهای خارجی در مسائل داخلی ایران است. وجود دولت ملی و حفظ و پایداری آن در نگاهداری و تثبیت ارزش های مورد وفاق عامه مردم است. وجود چنین وفاقی از بروز و ظهور دیکتاتوری حکومت های یکسویه جلوگیری می کند. ولی آنچه که بیش از همه اهمیت دارد پیاده کردن اصول مردم سالارانه در کشور است که اجرای آن می تواند موجب تقویت هویت مشترک شده و موجبات وفاق و وحدت ملی را فراهم نماید.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم

۲. ابن منظور. محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ه.ق). لسان العرب. بیروت: دارصادر.
۳. احمدی. حمید (۱۳۷۸). قومیت و قوم گرایی در ایران؛ افسانه و واقعیت. تهران: نشر نی.
۴. همدندز. سی جی (۱۳۶۷). کردها، ترک ها، عرب ها. (ترجمه ابراهیم یونسی). تهران: روزبهان.
۵. افروغ. عماد (۱۳۷۵). امنیت ملی و بنیان های قدرت (مقالات ارائه شده در همایش توسعه و امنیت ملی). تهران: انتشارات معلونت امنیتی و انتظامی وزارت کشور.
۶. الحوزی الشرتونی البنانی. سعید (۱۴۰۳ ه.ق). اقرب الموارد. قم: کتابخانه عمومی آیت الله عظمی مرعشی نجفی.
۷. لورس. تیلمان (۱۳۶۲). ماهیت دولت در جهان سوم (ترجمه بهروز توانمند). تهران: آگاه.

۸. بالمر، مارتین؛ سولوموز، جان (۱۳۸۱). مطالعات قومی و نژادی در قرن بیستم (ترجمه پرویز دلیر پور و سید محمد کمال سروریان) تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۹. بیتس، دانیل؛ بلاگ، فرد (۱۳۷۵). انسان شناسی فرهنگی (ترجمه محسن ثلاثی). تهران: علمی.
۱۰. بدلیسی، شرف خان (۱۳۴۴). شرفنامه: تاریخ مفصل کردستان. تهران: علمی.
۱۱. ____ (۱۳۶۲). تاریخ بیست ساله ایران. تهران: امیر کبیر.
۱۲. ____ (۱۳۵۳). تاریخ کرد و کردستان و توابع، سندج، بی جا: غریفی.
۱۳. جک سی، پلینو؛ آتون، روی (۱۳۷۵). فرهنگ روابط بین الملل. تهران: فرهنگ معاصر.
۱۴. ذبیح الله، ناصح (۱۳۴۴). بلوچستان. تهران: ابن سینا.
۱۵. رجایی، فرهنگ (۱۳۸۸). اندیشه سیاسی معاصر در جهان عرب. تهران: بی نا.
۱۶. رولان، برتون (۱۳۹۲). قم شناسی (ترجمه ناصر فکوهی) تهران: نشر نی.
۱۷. ستاری، جلال (۱۳۸۵). هویت ملی و هویت فرهنگی (بیست مقاله در قلمرو تاریخ و فرهنگ) تهران: نشر مرکز.
۱۸. صفحی، محمد (۱۳۸۰). ژئوپلیتیک فرهنگی و مسئله امنیت ملی. تهران: نشر شمس.
۱۹. طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷ ه. ق.). المیزان قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۰. عزتی، عزت الله (۱۳۷۱). ژئوپلیتیک. تهران: سمت.
۲۱. عماره، محمد (۱۹۸۰ م.). الاسلام و القومیة العربیة و العلمانیة. بی جا: قضايا عربیة.
۲۲. غراب، کمال الدین (۱۳۶۴). بلوچستان: یادگار مطرود قرون. تهران: کیهان.
۲۳. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۴. کسروی، احمد (۱۳۵۵). آذری یا زبان باستان آذربایجان. تهران: جابر.
۲۵. کیانوند، عزیز (۱۳۶۸). حکومت، سیاست و عشایر. تهران: انتشارات عشایری.
۲۶. موسوی خمینی، سید روح الله امام (۱۳۶۱). صحیفه نور (بیانات امام در جمع مسئولین، وزارت آموزش و پرورش و نهضت سواد آموزی) تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۲۷. موسوی خمینی، سید روح الله امام (۱۳۶۱). صحیفه نور (بیانات امام در جمع دبیران عضو انجمن اسلامی آذربایجان شرقی) تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۲۸. موسوی خمینی، سید روح الله امام (۱۳۷۶). ولایت فقیه (حکومت اسلامی). تهران: موسسه تنظیم نشر امام.
۳۰. ولفگانگ، ج. مومسن (۱۳۷۶). نظریه های امپریالیسم. ترجمه احمد ساعی. تهران: قومس.